

دلایل تاریخی و مادی ستم بر زنان و تداوم آن

خلاصه‌یی از مقاله "مردسالاری از گذشته‌های دور تا امروز"

فهم آزاد

در طول تاریخ تکامل جوامع انسانی تولید مثل نقش اساسی‌یی در شکل‌گیری تقسیم کار داشته است که در آغاز به هیچ وجه ستمگرانه نبوده است، زیرا که زنان و مردان سهم برابری در امور جوامع شان داشته‌اند. در یک پروسه طولانی و با گسترش نیروهای مولده از یک جانب و نقش افراد در تولید اجتماعی از جانب دیگر و همچنین تولید اضافه ارزش، نه به خودی خود نقش زنان در تولیدمثل، عنصر مرکزی‌یی در دگرگون شدن تقسیم کار به یک رابطه ستمگرانه بوده است. ستم اجتماعی سیستماتیک علیه زنان پیوند ناگسستنی‌یی با موجودیت جوامع طبقاتی دارد و محصول مستقیم تکامل مالکیت خصوصی و تجزیه طبقاتی جامعه است، چیزی که باعث انکار حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برابر زنان با مردان می‌شود. با تکامل وسایل تولید و همپا با آن با رشد و افزایش محصول اضافی تعدادی از افراد اجتماع در تقابل با نرم‌های مسلط قبلی، ادعای کنترل مستقیم بر مالکیت جمعی و تصاحب محصول اضافی را نمودند. این افراد که نوعی از مالکیت خصوصی را در کنترل داشتند در تخاصم با اکثریت اعضای جمعیت‌های خویشاوند قرار گرفتند. این مبارزه و تقابل هنوز به معنی واقعی کلمه مبارزه طبقاتی نبود، بلکه درست آغاز زایش یا پدید آمدن جامعه طبقاتی بود. این تحول در رابطه تولید، باعث تجزیه جمعیت‌های خویشاوند به گروه‌های کوچکتر شد و در نتیجه جمعیت‌های خویشاوند جایشان را به خانواده‌های پدرسالار واگذار کردند. سرانجام در طی این پروسه زنان به‌طور سیستماتیک مورد ستم قرار گرفتند و یکتاهم‌سری به عنوان یگانه شیوه زنده‌گی مشترک به آن‌ها تحمیل گردید.

ستم سیستماتیک اجتماعی بر زنان بر مبنای جنس، نتیجه مبارزه بین مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی و پیروزی آخری بر اولی بوده است. در نتیجه این ستم اجتماعی، نتنها زنان از ادعای داشتن حق برابر در تولید جمعی اجتماعی محروم گشتند، بلکه نقش آن‌ها در کنترل تولیدی که خود در آن سهیم بودند، نیز انکار شد. این ستم اجتماعی، فقط در جایی می‌توانست گسترش یابد که در آنجا طی پروسه طولانی‌یی مازاد تولید انباشت شده باشد، و مبارزه برای تصاحب آن، کنترل بر فعالیت تولیدی و تولیدمثل زن‌ها را ضروری می‌ساخت. مردان به دلیل نقش قبلی شان در تولید، توانستند ارزش اضافی تولید شده را در کنترل شان در آورند و از آن طریق به طبقات حاکم تکامل یابند. نخستین تقسیم کار نقش مرکزی‌یی در ایجاد شکل بخشیدن به طبقه حاکمه داشت. کار اجتماعی پیشین زنان، جمع آوری خوراک، کشاورزی و مواظبت و مراقبت از امور خانه به کار خصوصی در خدمت خانواده تغییر شکل داد. در نتیجه تضاد میان مالکیت جمعی و مالکیت خصوصی یک نهاد اجتماعی کوچک، که امروز ما آن را خانواده می‌نامیم، با دگرگونی «خانواده یارگیر» و تکامل آن به یک بنیاد پا برجاستر، شکل گرفت. خانواده یارگیر دایمی شد و باعث محدودیت جنسی برای زنان گردید. با تسلط شدن این شکل از سازمان اجتماعی، قوانین و قواعدی به اجرا در آمدند که همه باعث تضعیف هرچه بیشتر موقعیت اجتماعی زنان گردیده و سرانجام زنان از داشتن حق برابر با مردان محروم گردیدند.

یکتاهمسری همچنین تقسیم کار بر اساس جنس را بنیاد گذاشت، این تقسیم کار جدید، خصوصی سازی کارخانه گی در واحد انفرادی خانواده را در پی داشت. با شکل گیری نظام برده داری این ستم گری عمق و پهنای دیگری یافت، زنان برده به شکل واقعاً غیرانسانی مورد ستم و بهره کشی اقتصادی- جنسی قرار می گرفتند و از حق تشکیل خانواده محروم بودند و فرزندان آنها الزاماً جزء مالکیت اربابان شان محسوب می شدند. بعد از فروپاشی عهد باستان، فئودالیسم با نابودی برده داری و شیوه تولید آن و از طریق دگرگونی خانواده رعیتی به یک نهاد تولیدی، نقش مهمی در سوق جامعه به جلو ادا نمود که در نتیجه شکل ستم بر زنان نیز تغییر نمود؛ برای زنان طبقات حاکم وظیفه پیشبرد امور خانه به مواظبت و مراقبت از خدام و حشم تغییر شکل داد، که از لحاظ اقتصادی اهمیت چندانی در اقتصاد خانواده نداشتند. برای زنان رعیت اما، خانواده بنیادی ترین نهاد تولیدی به شمار می رفت، همه اعضای آن مشترکاً روی زمین کار می کردند تا حداقل معیشت برای خود و سود برای ارباب را تولید کنند. اما با وجود این، محرومیت زنان از داشتن حق کنترل یکسان بالای مازاد تولید و حداقل معیشت در گذشته، نتوانست به وسیله رعایا ملغا شود. تفکر و ایدیولوژی ارباب فئودال که به وسیله کلیسا ساخته و پرداخته می شد، زنان را به عنوان مخلوق درجه دوم و تابع مرد قرار داد.

در عرصه اقتصادی زنان رعیت به عنوان مایملک فئودال به شمار می رفتند، به این ترتیب برده داری به شکل خصوصی در چارچوب خانواده ابقا شد که خود فاکتور مادی تعیین کننده یی در تداوم ستم بر توده زنان رعیت بود. چنانچه مارکس می گوید: «خانواده نوین تنها نطفه برده گی (Servitus) بلکه نطفه سرواژ را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است. و در خود به صورت مینیاتور، شامل تمام تناقض هایی است که بعداً در یک سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می یابد.» (۱)

مارکس در نقل قول یاد شده به بررسی نقش خانواده در شکل گیری روابط اجتماعی و اقتصادی در جوامع اولیه می پردازد. او در این جمله اشاره می کند که خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، نه تنها زمینه ساز برده داری (Servitus) است بلکه همچنین سرواژ (روابط فئودالی) را در خود دارد. او استدلال می کند که خانواده از ابتدا با فعالیت های کشاورزی و تولید مرتبط بوده و در خود تناقض هایی را پرورش داده که بعدها در سطح جامعه و دولت به شکل گسترده تری تکامل یافته اند.

مارکس خانواده را به عنوان یک واحد کوچک اجتماعی می بیند که در آن روابط قدرت، تقسیم کار و نابرابری های اجتماعی به صورت مینیاتوری وجود دارد. این ساختارها و تناقض ها بعدها در سطح کلان تر جامعه، مانند نظام های اقتصادی و سیاسی، بازتولید و تقویت می شوند. به عبارت دیگر، خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، نه تنها بازتاب دهنده روابط اقتصادی و اجتماعی جامعه است، بلکه در شکل گیری و تداوم این روابط نیز نقش دارد.

این ایده بخشی از تحلیل مارکس درباره نقش نهادهای اجتماعی در تکامل تاریخی جوامع و ارتباط آنها با نظام های اقتصادی است. او معتقد بود که نهادهایی مانند خانواده، مذهب و دولت ابزارهایی هستند که روابط طبقاتی و سلطه اقتصادی را تثبیت و بازتولید می کنند.

با گسترش نظام سرمایه داری و شیوه تولید آن، رعایا به اجبار از مزارع و زمین های اربابان شان رانده شدند که این مسأله باعث ایجاد و پیدایش طبقه کارگر گردید. هرچند که گذار از فئودالیسم به سرمایه داری در همه جا یکسان نبوده و به شکل بریتانیا عمل نکرده است، اما در اشکال عمومی تر تأثیر آنها بر کاراکتر خانواده به

طور عموم یکسان بوده است. سرمایه‌داری به‌دلیل نیازهای خودش بند و زنجیر های تنیده شده را از هم گسیخت و باعث رواج اشکال باز زنده‌گی مشترک گردید، چیزی که منجر به افزایش بی‌رویه جمعیت شد. این بعدها بود که حکومت سرمایه‌داری به بخش بزرگی از جمعیت، حق قانونی رابطه جنسی آنهم فقط در شکل تحمیل ازدواج بورژوائی (یکتاهم‌سری) را داد. سرمایه‌داری صنعتی شیوه تولید انسانی را دگرگون ساخت و بدین ترتیب ستم بر زنان نیز شکل و فرم تازه‌یی به‌خودش گرفت. خانواده دیگر واحد اصلی تولید را نمی‌ساخت. خانواده های کارگری حداقل معیشت شان را دیگر خود تولید نمی‌کردند و ابزار تولید هم دیگر در تصاحب آن‌ها قرار نداشت. سرمایه‌داری بدین طریق پرولتاریا را ایجاد کرد، طبقه‌یی که جز نیروی کارش چیزی دیگری در اختیار نداشت و تنها با فروش آن بود که می‌توانست به حیاتش ادامه دهد. هرچند که خانواده به‌عنوان نهاد واحد تولید اجتماعی به‌وسیله سرمایه‌داری نابود شد ولی ساختمان خانواده خودش از آن صدمه‌یی ندید، بلکه وسیله‌یی شد که در آن و از طریق آن طبقه جدید پرولتاریا خود و نیروی کارش را بازتولید کند. به اجرا درآمدن قانون زمان کار، منجر به عدم مشارکت زنان در تولید اجتماعی گردید و در نتیجه خانه و رسیده‌گی به امور آن جزء اصلی مسؤولیت های آن‌ها گردید و نقش زنان محدود به تضمین تولیدمثل نیروی کار شد. اما این به‌معنی کنار گذاشتن کامل زنان از امور اجتماعی و تولیدی در نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه زنان در این سیستم نقش ارتش ذخیره را اختیار کردند.

خانواده برای زنان حیثیت زندان را داشت و به‌عنوان وسیله‌یی جهت بازتولید نیروی کار رسمیت یافته بود. به این معنی که تقسیم تاکنونی بین کارخانه‌گی و کار اجتماعی تقویت گردید و از این طریق ستم‌گری علیه زنان بیشتر تشدید شد. اما خانواده برای طبقه کارگر کارکرد متفاوت و متضادی داشته است. اگر از یک جانب خانواده یگانه مکانی بوده که کارگران (زن و مرد) می‌توانستند برای بازیابی توان جسمی شان و همچنان از لحاظ عاطفی در آن آرامش یابند، از جانب دیگر اما ساختمان و محتوای ستمگرانه آن طوری سازمان یافته بود که خود مانع برآورده شدن این آرزو می‌شد. اشرافیت کارگری نیز زمینه انتقال باورها و ایدالهای بورژوائی به طبقه کارگر را فراهم می‌سازد و دفاع از این باورها و ایدالها نیز جزء پلاتفرم سیاسی رفرمیسم اشرافیت کارگری است. به این ترتیب دفاع رهبران رفرمیست اشرافیت کارگری از خانواده و ساختار آن به‌عنوان وسیله تداوم حیات، نیز منجر به دفاع از ایدالهای ارتجاعی بورژوائی در مورد خانواده گردید.

این مسأله بخشاً توضیح دهنده این مسأله است که چرا، برخلاف آرزوهای مارکس و انگلس، خانواده کارگری منحل نشد، دلیل دیگر را می‌توان در ناتوانی سیستم سرمایه‌داری در ارایه ساختار اجتماعی دیگری که می‌توانست جایگزین شکل کنونی خانواده گردیده و نیازهای آن را جهت دریافت نیروی کار و ارتش ذخیره کار برآورده سازد، جستجو کرد. پیروزی طبقه کارگر در مبارزه اش برای ایجاد جامعه انسانی متضمن آن است که جهت رشد اجتماعی سالم، دیگر به ایدالهای طبقه حاکمه رجوع نکند، ایدالهایی که زنان در آن‌ها برده های جنسی مرد محسوب می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری خانواده بورژوائی با نقش متفاوتی در مقایسه با خانواده کارگری ظهور کرد، کاربرد اولیه آن عبارت بود از بازتولید نسل بعدی طبقه حاکمه و انتقال سرمایه ها در یک شکل پدرسالار. این طرز کار خانواده محتاج ادامه کنترل بر تمایلات جنسی زنان بود و یکتاهم‌سری از اهمیت خاصی برای تضمین اقتدار پدرسالارانه برخوردار گردید.

ریشه مادی ستمگری بر زن ادامه همان اساس برده‌گی خانواده‌گی در گذشته است که متأسفانه تا هنوز ادامه دارد، واگذاری وظیفه مراقبت و نگهداری از کودکان به عهده زنان و همچنین به انجام رساندن بخش اعظم کارهای خانه، نتیجتاً منجر به عدم رشد توانایی و گرفتن سهم برابر و کامل زنان در تولید اجتماعی می‌شود. زنان یا به‌طور قطع از شرکت در امور جامعه محروم شده‌اند و یا آنجائی هم که در تولید اجتماعی کشیده شده‌اند وظایف شان بیشتر مربوط و محدود به ساحة فعالیت های اقتصاد خانه‌گی و مهارت هایی در این زمینه بوده است.

سرمایه‌داری از اجتماعی کردن کار خانه‌گی سرباز می‌زند چون به‌طور قطع نمی‌خواهد باعث نابودی ساختار خانواده گردد. خانواده آن ساختار اجتماعی است که از طریق آن ستم بر زنان و جوانان ابدی می‌شود و اصل اساسی برای ادامه حیات سرمایه‌داری به شمار می‌رود. خانواده نقش مهم دیگری را نیز برای سرمایه‌داری بازی می‌کند، خانواده مؤسسه‌یی است که از آن طریق ایدئولوژی و تلقیات مردسالار و سلسله مراتب اهرمی بورژوازی به طبقه کارگر انتقال می‌یابد. خانواده آن ساختار اجتماعی است که دسیپلین، فرمان‌برداری، طرزتلقیات غیرانتقادی، باورهای اقتدارگرایانه و فروتنی در مقابل برتری اجتماعی، مطابق اقتدار پدرسالارانه و ستمگری بر زن در آن شکل می‌گیرد. دیگر این که خانواده با ساختار اهرمی‌اش باعث تضعیف هر نوع مقاومت گردیده و از طریق خانواده پدرسالار است که اولین شناسایی جنسی و نقش متفاوت آن‌ها اتفاق افتاده است. ضرب و شتم زنان و کودکان در سازمان خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی وسیله‌یی برای به‌مورد اجرا گذاشتن اخلاقیات ارتجاعی، سرکوب جنسیتی و شناسایی نقش جنسی در خانواده است، «... بورژوازی محافظه کار در رهایی زن خطری می‌بیند که اخلاق و منافعش را تهدید می‌کند.» (۲)

در تمامی جوامع طبقاتی، مذهب و باور های مذهبی نقش کلیدی در تداوم ستم بر زنان داشته است. یهودیت، مسیحیت، اسلام، هندوئیسم و... که بنیاد شان بر ایدئولوژی مردسالار ماقبل سرمایه‌داری استوار است، صدها سال بی‌حقوقی زنان را موعظه کرده‌اند و عملاً باعث نگویندختی و سیاه‌روزی آنان در طول تاریخ شده‌اند. بناءً با نابودی نظام سرمایه‌داری و بدور انداختن ایدئولوژی، تلقیات و باورهای ضدانسانی آن است که می‌توان رابطه انسانی و برابر بین زن و مرد ایجاد کرد، که دیگر کسی را بر کسی برتری نخواهد بود و آن زمان است که انسانیت معنی حقیقی‌اش را در خواهد یافت، به‌قول مارکس که می‌گوید: «رابطه بی‌واسطه، طبیعی و ضروری انسان با انسان، همان رابطه مرد با زن است.» (۳)

«رابطه زن و مرد، رابطه‌یی بلافصل، طبیعی و لازم مابین دو انسان است. در این رابطه طبیعی دو هم‌نوع، رابطه انسان با طبیعت بیان‌گر رابطه انسان با انسان است؛ همان‌گونه که رابطه انسان با انسان، بیان‌گر رابطه انسان با طبیعت و یا موقعیت طبیعی وی می‌شود. از رابطه (زن و مرد)، به‌طور محسوس و ملموسی درک می‌شود که چقدر ذات انسانی با طبیعت عجین شده و چه اندازه طبیعت در ذات انسانی رسوخ کرده است. بنابراین، براساس رابطه (زن و مرد) می‌توان به قضاوت سطح رشد انسان پرداخت. از خصلت همین رابطه می‌توان پی برد، که انسان به عنوان یک "نوع" تا چه حد انسانی شده است و تا چه حد خود را به منزله انسان درک می‌کند. رابطه زن و مرد، طبیعی‌ترین رابطه یک موجود انسانی با موجود انسانی دیگر است. این رابطه نشان‌دهنده آن است، که طبیعت انسان تا چه حد انسانی شده و چه اندازه ذات انسانی به یک رفتار طبیعی بدل شده است. رابطه

(زن و مرد) نشان می‌دهد، که تا چه حد نیاز انسان، انسانی شده و نتیجتاً تا چه اندازه، انسانی دیگر به نیاز انسان تبدیل شده و تا چه میزان انسان در غنای فردیت‌اش، موجودی اجتماعی است.» (۴)

- ۱- منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت (ف. انگلس، ص ۸۶).
- ۲- جنس دوم جلد ۱ (سیمون دوبووار- ترجمه فارسی، ص ۴۵).
- ۳- آثار فلسفی، جلد ششم (مارکس).
- ۴- «جنس دوم»، سیمون دوبووار، (ترجمه: قاسم صنعوی، انتشارات توس، چاپ دوم، صفحه ۶۸۴)